

رویکرد ملی‌گرایی ساسانیان و تمایلات واگرایانه ارمنستان (سال‌های 224 - 302 پ.م.)

پرویز حسین طلائی¹، علیرضا سلیمان‌زاده²

تاریخ دریافت: 1399/03/18
تاریخ پذیرش: 1399/05/25

از صفحه 97 تا 124

فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی
سال هفتم، شماره بیست‌ونهم، تابستان 1399

چکیده

ساسانیان از همان آغاز کار، طبق استراتژی ملی‌گرایی و همچنین اندیشه «احیای مرزهای پیشین» درصدد سلطه بر سرزمین‌های پیشین تحت سلطه شاهنشاهی هخامنشی از جمله ارمنستان برآمدند. و این سرزمین که تا آن زمان تحت سلطه رومیان بود؛ به کانون اصلی جنگ‌های ایران و روم در این عصر تبدیل گشت. می‌توان گفت بررسی روابط دو قدرت بزرگ باستانی مزبور بدون توجه به ارمنستان تا حدودی غیرممکن می‌نماید. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا اساساً رویکرد ملی‌گرایی ساسانیان، تأثیری بر عدم فزونی و یا افزایش گرایش‌های واگرایانه موجود در ارمنستان داشته است یا نه. این پژوهش با اتکا به روش تحقیق تاریخی و با استناد به منابع دست اول و پژوهشی، درصدد بررسی تأثیر تمایلات ملی‌گرایی بر روی تمایلات واگرایانه موجود در ارمنستان با هدف به تصویر کشیدن پیامدهای رویکرد آرمان‌گرایانه سیاست داخلی و خارجی ساسانیان در یکی از ایالات ساسانی است. نتایج این پژوهش نشان خواهد داد هرچند پادشاهان نخست ساسانی توانستند ایالت ارمنستان را با رویکردهای سرسختانه ملی‌گرایانه خود در قرن سوم میلادی تحت استیلای خود نگاه‌داشته و حتی به‌صورت ولیعهدنشین درآورند؛ اما در اواخر این قرن رومی‌ها با استفاده از ضعف شاهان ایران، ابتدا بر بخش‌هایی از این سرزمین و سپس بر کل این دیار سیطره پیدا کردند.

کلید واژه‌ها

قفقاز، ساسانیان، روم، ارمنستان، هویت ملی.

1- عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول) parviztalae@uk.ac.ir

2- عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان soleymanzade@lihu.usb.ac.ir

مقدمه

ارمنستان به عنوان یکی از سرزمین‌های حائل میان شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم، نه تنها به لحاظ اقتصادی اهمیت زیادی داشت، بلکه از همه مهم‌تر، به عنوان یک پایگاه نظامی آرمانی برای عملیات‌های احتمالی آینده به قلب سرزمین ایران، می‌توانست نقشی کلیدی برای رومیان ایفا کند. علاوه بر این، ارمنستان یک مانع طبیعی برای دفع حملات اقوام بیابان‌گرد از شمال تلقی می‌شد. از همین نظر، می‌توان گفت بررسی روابط دو قدرت بزرگ باستانی بدون توجه به ارمنستان که توانست نقش مهمی را در مناسبات نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این دو قدرت ایفا نماید؛ غیرممکن خواهد بود. مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به یک سؤال اصلی است و آن اینکه: رویکرد ملی‌گرایی ساسانیان چه تأثیری بر سطح گرایش‌های واگرایانه موجود در ارمنستان داشته است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود، آن است که ساسانیان در چارچوب گسترده‌تر نگرش هویت ملی و رومیان نیز در چارچوب نگاه سیاسی استراتژیک توسعه‌طلبانه خاص خویش، شروع به ایفای نقش در قبال سرزمین ارمنستان نمودند؛ اما در دراز مدت عوامل گوناگون بر میزان کارآیی سیاست‌های دو دولت مذکور و یا بر میزان رویکردهای واگرایانه یا همگرایانه سرزمین ارمنستان اثرگذار بود. به هر حال نوع نگرش‌ها و اولویت‌های نظام سیاسی ایران ساسانی و روم نسبت به سرزمین ارمنستان از سال 224 تا 302 میلادی تحت تأثیر عوامل مختلفی بوده است. با توجه به اهمیت موضوع، هدف این پژوهش نیز آن است که به بررسی کارآیی و یا عدم کارآیی رویکرد ملی‌گرایی ساسانیان در مواجهه با برخی گرایش‌های تجزیه طلبانه موجود بپردازد و در عین حال سیاست‌های متقابل روم در برابر اقدامات دربار ساسانی و تأثیر آن بر روابط ایران و روم در طی قرن سوم میلادی را تبیین نماید.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با پیشینه پژوهش کنونی نیز باید گفت که تاکنون کتاب‌ها و مقالات متنوعی از سوی پژوهشگران مختلف در ارتباط با ارمنستان و ایران در دوران باستان به رشته تحریر درآمده و هرکدام از آن تحقیقات منعکس کننده زاویه دید خاص نویسندگان آنها بوده است. این مسئله در ارتباط با موضوع مورد بررسی ما نیز صدق می‌کند. از جمله

کتاب‌ها بایستی به اثری بانام «ارمنستان در روزگار ساسانیان» نوشته پرویز حسین طلائی اشاره کرد که نویسنده به‌صورت مستقل به‌کل دوره ساسانی نگاه کرده است. از جمله مقاله‌ها نیز می‌توان به «ارمنیان و سلسله پادشاهان ساسانی» نوشته آرپی مانوکیان اشاره نمود که در سال 1387 چاپ‌شده و تألیفی با نگاهی کلی‌تر به موضوعات مختلف است. تنها مقاله‌ای که نزدیک به موضوع پژوهش فعلی نگارش یافته، مقاله‌ای با عنوان «جایگاه اشکانیان ارمنستان در روابط شاهنشاهی ساسانی با امپراتوری روم در سده سوم میلادی» از دکتر روزبه زرین‌کوب و محمد ملکی است؛ اما هدف و شیوه پردازش نویسندگان این مقاله و نوع نگاه‌ها به مسائل در قیاس با مقاله‌ای که اکنون در معرض دید محققان قرار می‌گیرد، کاملاً متفاوت است.

از همین رو، بستر تحقیقات پیشین، فاقد نوع نگاهی است که سؤال و فرضیه تحقیق حاضر در پی اثبات آن است.

اردشیر یکم: اندیشه احیای سلسله پارسی به تبعیت از اشکانیان

در سال 224 میلادی اردشیر یکم (224-242 م.) توانست اردوان پنجم اشکانی (213-224 م.) را در دشت هرمزدگان شکست دهد و شاهنشاهی ساسانی را بنیاد بنهد (دریایی، 1383: 11). به تصریح دیوکاسیوس، اردشیر توانست در سه نبرد بر پارتیان غلبه پیدا کند و پادشاه آن‌ها، اردوان پنجم را بکشد (Dio Cassius, LXXX, 3.1-2: 483). به نوشته هرودیان، اردشیر اولین پارسی بود که بر ضد پارتیان قیام کرد و هم‌چنین نخستین کسی بود که موفق شد سلسله پارسی‌ها را احیاء نماید (Herodian, VI, 2, 6-7)؛ اما با مرگ اردوان، چراغ عمر شاهنشاهی اشکانی به یک‌باره خاموش نشد؛ بلکه پادشاهی‌های محلی از جمله بین‌النهرین، ماد و ارمنستان هنوز در اختیار فرمان‌روایان اشکانی بود و آنان در برابر قدرت نوظهور ساسانی ایستادگی می‌نمودند.

طبق روایت متون پهلوی (نامه تنسر به گشنسپ، 1354: 91) و مورخان صدر اسلام مانند طبری، خروج اردشیر بر اردوان برای از بین بردن اثرات حملات اسکندر مقدونی و احیای شاهنشاهی هخامنشی بوده است. بنابر گزارش بلعمی، اردشیر می‌گفت من خون دارا طلب می‌کنم و این ملک را باز بجای خودش برده و دست ملوک الطوائف کوتاه کرده و ستم اسکندر را از ملک برخوادم داشت (بلعمی، 1341: 874؛ بنگرید به طبری،

1375: 580). مورخان رومی نیز چنین نوشته‌اند که مقصود اردشیر پس گرفتن سرزمین‌هایی بود که زمانی در دست دولت هخامنشی بوده است (Dio Cassius, Herodian, VI, 2, 1-2; LXXX, 4, 1-2: 483-485). از همین رو، از فحوای منابع شرقی و غربی برمی‌آید ساسانیان در اوایل پیدایش، خود را جانشین بلافصل هخامنشیان و احیاکننده‌ی امپراتوری ایشان دانسته، درصدد دست‌یابی به تمام سرزمین‌های آن امپراتوری بودند؛ بنابراین، ارمنستان یکی از نقاطی بود که اردشیر از همان ابتدا درصدد تصرف آن برآمد. بدین ترتیب، ارمنستان به کانون اصلی جنگ‌های ایران و روم در این عصر تبدیل شد؛ زیرا در آن‌جا شاخه‌ای از اشکانیان حکومت می‌کردند (آگاتانگوس¹، 1380: 30). در واقع، ساسانیان وجود شاخه‌ای از اشکانیان را بر تخت سلطنت ارمنستان، تهدیدی برای خود تلقی کرده و در سال 228 میلادی، نخستین حمله را به خاک ارمنستان آغاز کردند (پاسدرماجیان، 1369: 113).

در برابر این عمل، ارمنی‌ها بیکار ننشستند. آگاتانگوس چنین روایت می‌کند که خسرو سپاهیان آغوانی «آلبانی» و ایبری «گرجستان کنونی» را گردآورد و دروازه آلان‌ها «تنگه‌ای در میان کوه‌های قفقاز» و دروازه نگهبانی چور «در بند کنونی در داغستان روسیه» را گشود، آنگاه سپاه هون‌ها را بیرون آورده بر پارسیان تاخت. ارامنه آن‌ها را تا دروازه‌های تیسفون پیش‌راندند (آگاتانگوس، 1380: 31)؛ اما با یاری از برهان خلف و اشارات منابع دیگر می‌توان پی برد که ارمنی‌ها فقط موفق به عقب‌راندن سپاهیان اردشیر شدند. البته به عقیده راولینسون، اگر اردشیر شکستی هم خورده، کم‌اهمیت بوده است (Rawlinson, 1876: 37-39). اردشیر مقاومت و مبارزه ارمنستان را در مقابل خویش ناشی از تحریکات روم می‌پنداشت (زرین‌کوب، 1379: 15). روم نیز با آنکه در ظاهر می‌کوشید تا خود را از معرکه کنار بکشد، اما به علت منافی که در ارمنستان داشت به‌طور غیررسمی مخالفان اردشیر را تقویت می‌کرد. این در حالی بود که اردشیر مسئله‌ی ارمنستان را یک مسئله داخلی تلقی می‌کرد؛ بنابراین درصدد برآمد که به مقابله با روم نیز بپردازد. اردشیر به‌جای آن‌که مثل دوران پارتی در مقابله با روم موضع دفاعی پیشه کند، حالت تعرضی پیش گرفت و احساسات ملی را میان سپاهیان خویش تبلیغ نمود (زرین‌کوب، عبدالحسین و روزبه، 1379: 14). شکی نیست که

1- Agathangelos.

سیاست ساسانیان نسبت به روم از همان ابتدا تهاجمی بوده است (Drijvers, 2009:446). حتی در برخی پژوهش‌ها، روابط ایران ساسانی و روم به سه مرحله تقسیم گردیده: مرحله اول (بین سال‌های 226-363 م.) بیانگر نگرش تهاجمی ایران نسبت به روم است. مرحله دوم (حدود سال‌های 363-500 م.) که بازه زمانی پژوهش حاضر را دربرمی‌گیرد، تضادهای میان دو دولت کاهش یافته و زمینه همزیستی و همکاری پدیدار گردید. مرحله سوم (حدود 500-630 م.) با افزایش سوءظن و جنگ متقابل همراه و دربرگیرنده دوره کوتاهی از همکاری میان آن‌هاست (Whitby, 1988:202-211).

به روایت هرودیان، اردشیر در سال 229 میلادی به عزم نبرد با روم از فرات گذشت. الکساندر سوروس (222-235 م.)، در ابتدا درصدد مصالحه برآمد و سفیری را به همراه نامه‌ای نزد اردشیر گسیل داشت تا این پیغام را به ایرانیان بدهد که جنگ با رومیان هم چون نبرد با وحشیان و صحراگردان نیست و پادشاه ایران همواره باید فتوحات تراژان و سپتیموس سوروس را مدنظر داشته باشد (Herodian, VI, 2, 3-4). پادشاه ایران در جواب، چهارصد نفر از مردان بلندقامت را با اسلحه‌ی کامل و اسب‌های یراق طلا‌گزينش نموده، نزد قیصر روم فرستاد و این‌طور پیغام داد؛ آنچه رومی‌ها در آسیا متصرف‌اند، ارث شاه ایران است؛ بنابراین، رومی‌ها باید به اروپا اکتفا کرده، آسیا را تخلیه نمایند (Herodian, VI, 4.4-6). از این اظهارات به‌خوبی برمی‌آید که الکساندر سوروس سعی در جلوگیری از رویارویی با اردشیر می‌نموده است. درواقع، تحولات داخلی امپراتوری روم در این زمان ازجمله منازعات بر سر قدرت میان سرداران سپاه، اوضاع داخلی امپراتوری روم را چنان متشنج کرده بود که امکان درگیر شدن در یک جبهه خارجی را برای آنان بگرنج می‌نمود.

چنین برمی‌آید که نامه تهدیدآمیز اردشیر بر طبق الگوی ملی‌گرایانه شاهان اشکانی نوشته‌شده باشد. بدین معنا که در عهد اردوان سوم اشکانی، رومیان با بهره‌برداری از اوضاع داخلی ایران، به‌رغم عهدنامه‌ای که با ایران در ارتباط با مسائل ارمنستان داشتند، شخصی به نام آرتاکسیاس¹ را به تخت شاهی ارمنستان نشانند. اردوان از این عمل و

1- Artaxias.

برخی مسائل دیگر برآشفت و نامه تهدیدآمیزی به تیبوریوس¹ قیصر روم نوشت. او در این نامه با اشاره به مرزهای ایران و مقدونیه در زمان هخامنشیان و همچنین با این ادعا که جانشین کوروش و اسکندر است مدعی سرزمین‌هایی شد که روزگاری تحت اسکندر گرفته بودند (Tacitus, 1914, Vol.1:232). این امر حاکی از آن است که شاهان اشکانی به‌رغم آنکه تحت سیطره سنگین میراث هلنی ناشی از حمله اسکندر و استیلای سلوکیان در ازمنه گذشته بودند اما می‌کوشیدند با انتساب خود به سلسله هخامنشی، نوعی روح ملی تضعیف شده را احیا نمایند، امری که توجه چندانی در تحقیقات تاریخی بدان معطوف نمی‌شود.

به‌هرحال، الکساندر سوروس² بعد از آنکه نتوانست اردشیر بابکان را به صلح ترغیب کند در سال 232 میلادی به مرزهای شرقی خود، روی آورد و در این لشکرکشی خسرو شاه ارمنستان نیز هم‌پیمان او بود (Bournution, 1995:60; Rowlinson, 1876: 50-53). الکساندر سوروس نیروهایش را به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول به ارمنستان رفت و به سپاهیان ارمنی ملحق شد تا از شمال ساسانیان را مورد تهدید قرار دهد. گروه دوم در مرکز و در منطقه‌ی دجله قرار گرفت و گروه سوم به فرماندهی خود او به بین‌النهرین روی آورد. گروه اول یا ستون شمالی ظاهراً به پیروزی رسید و دو ستون دیگر، عمدتاً به‌واسطه‌ی دشواری‌های طبیعی کاری از پیش نبردند. به‌هر تقدیر، حمله‌ی اردشیر دفع گردید و الکساندر سوروس جشن پیروزی در روم بر پا کرد (فرای³، 1383: 225). وینتر و دیگناس این اقدام امپراتور روم را لاف دانسته و آن را مخدوش می‌دانند و می‌نویسند که جنگ اول ساسانی‌ها و رومی‌ها با عقب‌نشینی و تلفات بسیار زیاد از هر دو طرف خاتمه پذیرفت (Dignas; Winter, 2007: 77). بنا به عقیده‌ی او تا وقتی که الکساندر سوروس زنده بود، نه اردشیر توانست رومیان را شکست دهد و نه رومیان توانستند ایرانیان را شکست دهند (دریایی، 1383: 14). به گزارش هرودیان، سوروس می‌توانست از این پیروزی بهره‌برداری کند، اما به خاطر حمله‌ی ژرمن‌ها در غرب و عبور آن‌ها از رودخانه‌های راین و دانوب و نزدیک شدن به ایتالیا، به‌ناچار ترجیح داد تمام قدرتش را در مقابل آن‌ها متمرکز کند (Herodian, VI, 7.1-6). با این‌حال، پنج سال

1. Tiberius.

2. Severus Alexander.

3. Richard N. Frye.

پس از مرگ امپراتور روم، یعنی در سال 240 میلادی مناطق بین‌النهرین، دورا، کاره، نصیبین و سرانجام هتره «الحضر» به تصرف ساسانیان درآمدند (Dignas; Winter, 2007: 19؛ بنگرید به Lieu, 2006, iranicaonline.org; Zonaras, Book XII. 18؛ دریایی، 1383: 14).

ارمنی‌ها همچنان در مقابل حملات ساسانی‌ها توانستند از سرزمین خود دفاع کنند و مانع از تصرف سرزمین خود شوند. از کتیبه‌ها نیز برمی‌آید که سرزمین‌های ارمنستان، گرجستان و آدیابنه در غرب تا هنگام مرگ اردشیر هنوز جزء قلمرو ایران‌شهر نشده بودند (لوکونین¹، 1384: 79). به نوشته ابن اثیر، شاه ارمنستان و اردوان با یکدیگر همراه شدند و به جنگ اردشیر رفتند. روزی که هنگام جنگ با پادشاه ارمنیان بود، اردشیر تاب نمی‌آورد و روزی که هنگام جنگ اردوان بود، اردوان تاب وی را نمی‌آورد. در این زمان، اردشیر با «بابا» پادشاه ارمنیان پیوند آشتی بست و دیری نپائید که اردشیر بر اردوان چیره شد و بابا فرمان‌بر او شد. پس از غلبه بر اردوان، وی به همدان، جبال «ماد»، آذربایجان و ارمنستان و موصل رفت و آن‌ها را فتح کرد (ابن اثیر، 1383: 444-445). به همین ترتیب، طبری (طبری، 1375: 584) نیز فتح ارمنستان را در کنار موصل آورده که می‌توان گمان برد منظور، ارمنستان جنوبی باشد؛ اما در کارنامه اردشیر بابکان از درگیری اردشیر با ارمنیان اشاره‌ای نرفته (فره وشی، 1354: 55-57) و از انصراف اردشیر از فتح ارمنستان سخن گفته می‌شود.

شاپور یکم (240 - 270 م)؛ تصرف ارمنستان و ایمن شدن جناح راست ایران‌شهر

اردشیر اول تلاش وافری در جهت نجات کشور از شر تشتت و گستراندن هویت مشترک جمعی در قلمرو خود انجام داد؛ اما در این دوره ایران به عنوان یک واحد کشوری، فاقد یکپارچگی مشخص سرزمینی و تمرکزگرایی کامل بوده و نوعی نابسامانی در مقوله یکپارچه‌سازی جغرافیای سرزمینی آن به چشم می‌خورد. بعد از اردوان پنجم، افراد مختلفی ادعای استقلال می‌کردند. چنین مسئله‌ای طبیعی است و نمونه آن را در عهد کورش بزرگ هخامنشی نیز به‌نوعی شاهدیم. کورش در ذهن خود تعریف خاصی از قلمرو آرمانی ایران داشت و نهایتاً بر سر عملی کردن همین تعریف از قلمرو سرزمینی

1. Vladimir Lukonin.

احتمالاً جان خود را درجایی خارج از قلمرو ایران اصلی از دست داد. به‌رغم تأثیر شدید فرهنگی که ایرانیان پیش از ساسانیان بر ارمنستان داشتند، اما ارمنستان و برخی نواحی دیگر همواره بنابه دلایل مختلف از جمله عوامل جغرافیایی یک واحد متفاوت فرهنگی یا خرده فرهنگ در درون واحد سیاسی ایران تلقی می‌گردید. ساسانیان برای حفظ سلطه بر مناطق ناپایدار تحت سیطره خویش نیازمند بازسازی اندیشه سیاسی خاصی بودند تا بتوانند با اتکا بر آن مشروعیت خویش را به‌نوعی تضمین نمایند. لشکرکشی‌ها و گسترش حوزه نفوذ سرزمینی ایران تا نواحی دوردست در عهد شاپور اول از گسترش نوعی عدم تجانس فرهنگی و جغرافیایی در گستره شاهنشاهی ساسانی حکایت داشت. ظهور مفهوم ترکیبی دوگانه ایران و انیران در آثار مکتوب عهد شاپور در همین راستا قابل تعریف خواهد بود. چنین مفهومی به‌نوعی دلالت بر آگاهی هویتی ملی، آرمان‌شهر آریایی و نیز روایت دیگری از تلاش برای غیریت‌سازی و مشخص‌سازی اتباع خودی از غیر خودی است. در روایات اسطوره‌ای مربوط به عهد ساسانی نیز، مفهوم دیگری به نام «توران» در کنار انیران حامل بخشی از تلاش برای غیریت‌سازی محسوب می‌شود. غیریت‌سازی یک سلسله تلاشی بود که در نقش برجسته‌های تاج ستانی اردشیر نیز با به تصویر کشیدن پیکر نمادین اهریمن در زیر سم اسب اهورامزدا نیز اتفاق افتاده است. در چنین طرز تفکری، هر کسی که به نحوی یکپارچگی ایران را بر هم بزند، در زمره اهریمنان خواهد بود که باید با آنها مبارزه کرد. این نشان می‌دهد که ساسانیان از همان دوره اردشیر از مفاهیم خیر و شر در راستای اتحاد سرزمین ایران استفاده می‌کنند. همان‌طور که گفته شد ارمنستان در زمان اردشیر توانست استقلال خود را حفظ کند و در برابر اندیشه یکپارچه‌سازی سرزمینی ایرانیان ایستادگی نمود.

در زمان شاپور اول (242-272 م.)، درگیری‌هایی بین ایران و روم در گرفت و در نتیجه‌ی آن ارمنستان به ایران تعلق گرفت و اندکی بعد شاهزاده هرمز - اردشیر به سلطنت آنجا گماشته شد. رومی‌ها به‌واسطه‌ی درگیری با مشکلات داخلی، از جمله عوض شدن سریع امپراتوران تا چندین سال نتوانستند علیه ایرانیان دست به اقدامی بزنند. تا این‌که گوردیانوس سوم «238-244» در بهار 243 میلادی، از فرات گذشت و شهرهای کرهه و نصیبین را که در اشغال ساسانیان بود، باز پس گرفت. در نزدیکی ناحیه راسائنا

(Resaena)¹ رومی‌ها به سرکردگی تیمیستئوس (Timesitheus) توانستند ساسانیان را شکست دهند و به ایالت آسورستان نفوذ کنند (Dignas; Winter, 2007: 22). از نویسندگان دوره باستان تنها آمیانوس مارسلینوس درباره این شکست سخن به میان می‌آورد (Ammianus Marcellinus, XXIII.5.17-19)، اما وقایع پس‌از آن در کتیبه کعبه‌ی زرتشت آمده است که منبعی دست‌اول در این زمینه به حساب می‌آید و فاصله زمانی نزدیکی با این رویدادها دارد. در بندهای 6 و 7 تحریر پارتی کتیبه مزبور چنین آمده: «و به محض این که ما به قدرت رسیدیم، قیصر گوردیانوس از سراسر کشور روم سپاهی گردآورد و او «با آن سپاه» به آسورستان به مقابله با ایرانشهر و «به مقابله» با ما آمد و در مرزهای آسورستان در مشیک نبرد تن‌به‌تن سختی روی داد. قیصر گوردیان کشته شد²، قدرت «سپاه» رومیان نابود گردید و رومی‌ها فیلیپ را شاه کردند (Huyse, 1999, Band 1, 6.7, 25-27)³.

از کتیبه کعبه زرتشت چنین برمی‌آید که در سال 244 میلادی، نزدیک مشیک بازهم جنگ سرنوشت‌سازی اتفاق افتاد که در آن سپاه روم نابود شد و قیصر روم به قتل رسید (نقش برجسته پیروزی شاپور در بیشاپور: 155-156. Ghirshman, 1962:197). پس از مرگ گوردیانوس، فیلیپ (244-249 م.) به جانشینی وی انتخاب شد و ظاهراً به سرعت با پادشاه ایران صلح‌نامه‌ای را منعقد کرد. منابع رومی از این معاهده به‌عنوان ننگین‌ترین صلح (Zosimus, III, 32. 4) یاد می‌کنند. طبق این صلح‌نامه، فیلیپ پانصد هزار دینار به شاپور اول فدیه پرداخت کرد (Huyse, 1999, Band 1, 8, 27). متأسفانه در کتیبه شاپور اشاره‌ای صریح به مرزهای غربی پس از صلح با فیلیپ نمی‌شود و برخی از مورخان بر این باورند که مرزهای ایران و روم پس‌از این صلح تغییری نیافت. به عقیده لوکونین، ما از وعده‌های دیگر فیلیپ آگاه نیستیم؛ اما معلوم است که به‌طور موقت دست شاپور جهت فعالیت در دیگر استان‌ها گشوده شد (لوکونین، 1384، 87). منابع

1- رأس‌العین امروزی در سوریه.

2- شیپمان به نقل از کتیهوفن می‌نویسد: شاید به علت زخمی که برداشته بود، فوت کرد (شیپمان، 1384: 21-22). در صورت بایستی گفت شاپور بر دیوارهای کتیبه زردشت در نقش رستم اشاره دارد که گوردیانوس سوم در هنگام رزم جان‌باخته است، اما منابع رومی (Zosimus, III, 32. 4) تأکید دارند که وی به‌وسیله فیلیپ عرب که بعد از وی به امپراتوری رسید، کشته‌شده است (بروسیوس، 1388: 191؛ شیپمان، 1384: 22).

3- مقایسه کنید با:

Springling, Martin, (1953), Third Century Iran Sapor and Kartir, prepared and distributed at oriental institute university of Chicago, p.7.

رومی مانند زوناراس نیز از واگذاری سرزمین‌های ارمنستان و بین‌النهرین سخن رانده‌اند (Zonaras XII, 19؛ بنگرید به: کلمان، 1379: 143؛ بروسیوس، 1388: 191-192).

بعد از صلح فیلیپ با شاپور، مدت 14 سال میان ایران و روم حالت متارکه‌ی جنگ برقرار بود. بی‌شک غرامتی که فیلیپ پرداخت و شاپور آن را هم چون باجی از جانب رومیان تلقی کرد، از آن جهت که به امپراتور تازه فرصت می‌داد تا اساس حکومت خود را در روم استوار سازد، برای امپراتور روم مایه‌ی وهنی تلقی نمی‌شد؛ اما تعهدی که وی ظاهراً در باب عدم‌مداخله در ارمنستان کرد، برخلاف منافع واقعی روم بود (زرین‌کوب، 1386: 427)؛ بنابراین روم به دنبال زمان مناسبی می‌گشت تا نفوذ خود را دوباره در ارمنستان احیا نماید.

این توافق زیاده‌خواهی‌های شاه ساسانی را قانع نمی‌کرد، بنابراین شاپور اول درصدد تصرف ارمنستان برآمد. وی در سال 252 میلادی از وضع ناپایدار ارمنستان که بر اثر نزاع پیوسته بین پادشاه ارمنستان و نجبا ایجادشده بود، بهره‌برداری کرد و با استفاده از نزدیکیان خود خسرو اول که آگاتانگوس از او به‌عنوان «آناک» نام می‌برد (آگاتانگوس، 1380: 30)، او را از میان برداشت. بدین ترتیب، کشته شدن خسرو اول، فتح ارمنستان را برای دولت ساسانی در سال 253 میلادی به ارمغان آورد؛ اما این داستان را باید با احتیاط پذیرفت؛ زیرا به باور الیسه واردایت، خسرو توسط برادرانش به قتل رسید (Chaumont, 1987: 426). گرچه هنوز شبهه‌ای در مورد زمان به قتل رسیدن خسرو اول وجود دارد؛ اما بعضی از محققین مانند موسی خورنی، راولینسون (Rawlinson, 1876: 50-53) و رجبی (رجبی، 1387، ج 5: 50) مرگ او را در زمان اردشیر اول می‌دانند. این خبط بدین دلیل روی داده که موسی خورنی در کتابش با عنوان تاریخ ارمنیان، شاپور را با اردشیر اشتباهی می‌گیرد و اردشیر را معاصر با والرینوس و امپراتوران بعد از او می‌داند (موسی خورنی، 1380، کتاب دوم، بند 71-74: 193-195)، درحالی‌که حقیقت امر غیرازاین است. اکثر مورخین از جمله فرای، دریایی و شیپمان¹ و پیگولوسکایا² (پیگولوسکایا، 1377: 231) مرگ خسرو را در زمان

1. Klaus Schippmann.

2. Pigulevskaya.

شاپور اول می‌دانند و هرکدام نیز دلایل متفاوتی را در این زمینه ذکر می‌کنند. از جمله این‌که خسرو در هنگام حمله‌ی ایرانیان از فیلیپ رومی درخواست کمک می‌کند.

پس از قتل خسرو و تصرف ارمنستان توسط ایرانیان، نجبای قوم ارمنی، پسر خسرو موسوم به تیرداد را که طفلی بیش نبود، نجات داده و کاری کردند که او بتواند به سرزمین روم بگریزد (پاسدرماجیان، 1369: 113). پس‌از آن، بزرگان ارمنستان ظاهراً با خرسندی، خود را فرمان‌بردار شاپور خواندند (زرین‌کوب، عبدالحسین و روزبه، 1379: 21). از این زمان به بعد تا اواخر قرن سوم میلادی، ارمنستان جزو ایالات ایران گشت. این تحول ساسانیان را نه‌تنها از نظر برخورد‌های قریب‌الوقوع با رومیان، بلکه حتی از لحاظ اهمیت نظامی و بازرگانی ناحیه‌ی قفقاز در موقعیت سوق‌الجیشی مهمی قرار داد (Dignas; Winter, 2007: 22). البته چنان‌که گفته شد، تصرف ارمنستان به‌احتمال زیاد به یاری خانواده‌ی سلطنتی صورت پذیرفت (Chaumont, 1987: 426)؛ زیرا بر اساس منابع، تلاش‌های قبلی ساسانیان برای تصرف ارمنستان، نتیجه نداده بود و شرایط ارمنستان به‌گونه‌ای بود که تسخیر آن به این سادگی‌ها نمی‌توانست امکان‌پذیر باشد. پس از فتح ارمنستان، ظاهراً آرتوازد نامی به‌عنوان شاه بزرگ ارمنستان فرمانروایی داشت (فرای، 1383: 227). حدود 262 میلادی، شاپور پسر ارشدش هرمزد-اردشیر را به‌عنوان نایب‌السلطنه در رأس امور ایالت جدید ارمنستان گماشت (Bournoution, 1995: 60). این هم خود دلیلی است که اثبات می‌کند ارمنستان در دوره‌ی شاپور اول فتح‌شده و جزو ایالات ایرانی درآمده است (بیانی، 1383: 41)، چنان‌که نام این ایالت را شاپور در بند 1، 33-35 کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت می‌آورد. حتی بر طبق منابع و کتیبه‌ها، اولین بار در زمان شاپور است که شاهزاده‌ای به سلطنت آنجا منصوب می‌شود. شاپور حتی به‌افتخار «هرمزد-اردشیر» و این پیروزی، آتشگاهی به نام «آتورانه‌ایت» به معنی آتش ناهید را در ارمنستان برپا داشت (Huyse, 1999, Band 1, 33.35, 46-48).

ساسانیان با تصرف ارمنستان، از نظر سیاست خارجی و سوق‌الجیشی به توفیق بزرگی دست یافتند. جناح راست آن‌ها که تا آن لحظه در معرض خطر از ناحیه ارمنستان بود، ایمن شد و درعین حال رومی‌ها یکی از پایگاه‌های مهم خود را، آن‌هم در لحظه‌ای که به علت جنگ با گوت‌ها به‌اندازه کافی دچار مشکلات بود، از دست دادند. احتمالاً شاپور از این ایالت تازه تسخیرشده به‌عنوان پایگاهی برای تصرف سایر سرزمین‌های مجاور قفقاز

یعنی گرجستان، آلبانیا و بلاساگون (Balasagan)، استفاده کرد (شیپمان، 1384: 23) و این‌ها همان نواحی‌اند که شاپور از آن‌ها در کتیبه‌ی خودش به‌عنوان ایالات کشورش نام‌برده است.

پس از مدتی در زمان شاپور اول بار دیگر ارمنستان باعث درگیری ایران و روم شد. چنان‌که از متن سنگ‌نوشته‌ها برمی‌آید، دومین لشکرکشی شاپور به غرب حاصل عدم رضایت وی از سیاست دولت روم در ارمنستان بوده است. شاپور در بند 1 و 9 کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت چنین بیان می‌دارد که «قیصر باری دیگر دروغ گفت و در مورد ارمنستان خطا کرد و من به امپراتوری روم تاختم» (Huyse, 1999, Band 1, 9, 28). به عقیده شیپمان، احتمال دارد این حمله به قتل خسرو پادشاه ارمنستان و فرار پسر وی تیرداد به نزد رومیان در سال 252 میلادی مربوط باشد (شیپمان، 1384: 23). دلیل دیگری هم در این‌باره ذکر شده و آن این‌که امپراتور روم، گالوس از پرداخت باقیمانده‌ی غرامت یا درواغ باجی که فیلیپ تأدیه‌ی آن را تعهد کرده بود، خودداری ورزیده بود (زرین‌کوب، 1386: 429). در هر صورت، شاپور اول با گردآوری سپاهی به سمت رومیان روانه شد. هرچند روشن نیست که شاپور در لشکرکشی دوم خود به چه اقداماتی دست‌زده، اما از اشارات منابع چنین برمی‌آید که ساسانیان در سال 253 میلادی¹ توانستند در فاصله‌ای بسیار زیاد در خاک رومی‌ها نفوذ کرده و تلفات بسیاری به رومی‌ها وارد آوردند. تا اینکه رومی‌ها به خطری که از جانب شرق آن‌ها را تهدید می‌کرد، پی برده و والریانوس سالخورده را به فرماندهی برداشتند.

جزئیات لشکرکشی سوم شاپور بر ضد رومی‌ها در بند 9 کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت در نقش رستم ذکر شده است. در آنجا چنین می‌خوانیم: «در» سومین فرصت، هنگامی که ما به کرهه و ادسا پیش‌تاخته و کرهه و ادسا را در محاصره گرفته بودیم، قیصر والرین علیه ما حرکت کرد و بود با او...». در بند 11 کتیبه مذکور نیز چنین بیان شده که: «لشکری» به قدرت 70000 «تن» و در آن سوی کرهه و ادسا نبرد بزرگی با قیصر والرین روی داد و قیصر والرین «از طرف ما» خودمان با دست‌هایمان اسیر شد و بقیه‌ی فرمانده محافظان «و» سناتورها و افسران که فرماندهان آن «لشکر» بودند، همه به

1- فرای معتقد است تاریخ این لشکرکشی مورد اختلاف است، زیرا هر دو تاریخ 253 و 256 طرفدارانی دارد (فرای، 1383: 226).

اسارت افتادند و به فارس هدایت شدند» (Huyse, 1999, Band 1, 18.22, 33-37). به گزارش طبری نیز، امپراتور روم در سال 260 میلادی شخصاً به میدان رزم آمده و با شاپور وارد جنگ شده است (طبری، 1375: 590).

نبرد میان شاپور اول و والرینوس امپراتور روم در محلی به نام الرها یا ادس (اورفه کنونی) روی داد. در این محل رومیان به محاصره‌ی سپاهیان ایرانی درآمدند. والرین خود را در خطر بزرگ یافته، پیشنهاد صلح داد که شاپور آن را نپذیرفت. هرچند رومیان کوشش کردند که راهی باز کرده، فرار نمایند ولی موفق نشده و رومیان به همراه امپراتورشان اسیر شدند (موله، 2536: 28). شاپور پس‌از این نبرد و اسارت قیصر روم، همانند پیروزی بزرگش در نبرد اول دستور داد که این پیروزی را در نقش برجسته‌های سنگی بیشاپور، نقش رستم و داراب حک کنند و به همین مناسبت جشن بزرگی نیز برپا شود. شکست روم و اسارت امپراتور آن، باعث تثبیت حاکمیت ایران بر ارمنستان نیز شد. اهمیت ارمنستان برای ساسانیان تا آن اندازه بود که در واقع ولیعهد نشین محسوب می‌شد و بسیاری از وارثان تاج‌وتخت ایران تا زمان پادشاهی خود در ارمنستان اقامت می‌کردند (دریایی، 1383: 24) و لقب «وزورگ ارمن شاه» یعنی شاه بزرگ ارمنستان، داشتند (آگاتانگوس، 1380: 64). کاربرد عنوان رسمی «شاهنشاه ایران و انیران» که از دوره شاپور اول وارد ادبیات سیاسی ساسانی می‌شود، چنین معلوم می‌دارد که شاپور شاهان پس از او اتباع شاهنشاهی خویش را به دو بخش «ایرانی» و «انیرانی» تقسیم کرده‌اند. کتیبه‌های شاپور اول، چندان نشان نمی‌دهند که مصادیق انیران مورد نظر شاپور اول کدام اقوام یا ملل هستند. اصطلاح سیاسی رسمی دیگری که در زمان شاپور اول وارد کتیبه‌ها شد، «ایران‌شهر» است که صاحب‌نظران این کلمه را «شاهنشاهی ایران» معنا کرده‌اند. مقایسه دو مفهوم «ایران‌شهر» و «شاهنشاه ایران و انیران» نشان می‌دهد که شاپور اول به احتمال زیاد با اصطلاح انیران‌شهر نیز آشنا بوده اما آن واژه را وارد کتیبه‌ها نکرده است. چندین سال بعد از مرگ شاپور اول، ابهامی که در ذهن ماست حل می‌شود. بدین معنا که کرتیر موبد بزرگ دوره ساسانی، در کتیبه معروف به KKZ به طور علنی اصطلاح «انیران‌شهر» را در مورد ارمنستان، انطاکیه، سوریه طرسوس و سرزمین‌های دیگر به کار می‌برد. چنین شواهدی دلالت بر این دارد که ملی‌گرایی ساسانی بیشتر در درون ایران‌شهر معنا داشته، نه انیران شهر؛ بنابراین، شاید

چنین به نظر برسد که در ایران دوره ساسانی، ملل تحت تابع شاهنشاه ایران دودسته‌اند: یک دسته همان آریایی‌ها و یا کسانی‌اند که فرهنگ و آداب کاملاً ایرانی دارند و دسته دوم اقوامی‌اند که هرچند ایرانی‌اند، فاقد آداب و رسوم ایرانی‌اند و یا به دین زردشت باور ندارند. به احتمال زیاد در چنین طرز تفکری، انیرانی با وجود زندگی در ایران‌شهر، احتمال تبدیل شدن به دشمن ایرانیان را دارد. برای تأیید این ادعا، می‌توان سرزمین عربی حیره را مثال زد که بهرام پنجم در آنجا تربیت یافت. به نوشته طبری، کسانی که با به پادشاهی رسیدن بهرام پنجم مخالف بودند، ایراد اساسی که بر بهرام وارد ساختند آن بود که این شاه تحت نفوذ فرهنگ عرب بزرگ شده است. آیا از این نوشته طبری نباید چنین نتیجه بگیریم که از نظر بزرگان ساسانی، بهرام به نوعی دارای فرهنگ انیرانی است؟ سؤال دیگری که پیش می‌آید آن است که آیا لقب «ترک زاد» هرمز چهارم که در منابع اسلامی انعکاس یافته، دلالت بر این ندارد که از نظر ساسانیان چنین شاهی نیمه ایرانی - انیرانی است؟

هرمز، شاه بزرگ ارمنیان

شاپور اول در حدود سال 270 میلادی درگذشت. مسعودی دوران سلطنت او را سی و یک سال و شش ماه ذکر کرده است (مسعودی، 1381: 94). پس از مرگ او به نحو غیرمنتظره‌ای کوچک‌ترین پسرش هرمز (270-271 م.)، به سلطنت رسید. به نظر می‌رسد صفات جنگی هرمزد - اردشیر، او را از نظر پدرش لایق ولایتعهدی کرده باشد؛ زیرا وی پسر ارشد شاپور نبود (زرین کوب، عبدالحسین و روزبه، 1379: 26). گفته می‌شود وی در هنگام حیات پدر در جنگ‌های روم و مخصوصاً در ارمنستان تهور بسیاری از خود نشان داده و به خاطر شجاعت‌هایش، دلیر «جری-بطل» خوانده می‌شد (جوزجانی، 1342: 155) و شاپور یک‌چند فرمانروایی پارت و سرانجام نیز فرمانروایی ارمنستان را با عنوان «وزرگ شاه ارمنشهر»، به او داده بود (زرین کوب، 1386: 435). عنوان «شاه بزرگ ارمنیان» در کعبه زرتشت آمده (Huyse, 1999, Band 1, 33, 46) و بر سکه‌های هرمز عنوان «بغ مزدا پرست، خدایگان هرمزد (اردشیر) بزرگ ارمنستان شاه» نقش بسته است (لوکونین، 1384: 164). هرمز را که تا سال 270 میلادی - یعنی تا سال مرگ پدرش «شاپور اول» - در ارمنستان فرمانروایی داشت، به جای برادرش نرسی

به سلطنت برگزیدند و نرسی به‌عنوان وارث قطعی سلطنت تا سال 293 میلادی عهده‌دار سلطنت ارمنستان گردید (Bournoution, 1995: 60).

از وقایع سیاسی سلطنت هرمز اول اطلاعات زیادی در دست نیست. احتمالاً سکه‌های هرمز اول به‌نوعی گویای ایران‌گرایی شدید او باشند. از نظر سکه‌شناسان، هرمز اول از این جهت جالب‌توجه است که بر روی سکه‌های او اولین بار عبارت «شاه ایران و انیران» دیده می‌شود که ما پیش از فقط با این اصطلاح در کتیبه‌ی کعبه زرتشت آشنا شده بودیم (شیپمان، 1384: 30). همین امر گویای آن است که هرمز نیز سیاستی مشابه با ایده‌های ایران‌گرایانه پدرش در سیاست خارجی دنبال می‌نموده است. البته ناگفته نماند که مدت سلطنت این پادشاه فقط یک سال بوده و فرصت چندانی برای تحقق آرمان‌هایش در زمینه ایران و انیران نداشته است. ناگفته پیداست که استفاده هرمز از اصطلاح شاه ایران و انیران به‌نوعی با ارمنستان نیز در پیوند بوده است. هرچند شاهان ساسانی دایره مفهوم واژه انیران و اینکه کدام سرزمین (سرزمین‌ها) را دربرمی‌گرفته، دقیقاً مشخص نساخته‌اند؛ اما از روی سنگ‌نوشته کرتیر¹ می‌دانیم که ارمنستان از دید دینی در دایره انیران قرار داشته است. انیران به همان اندازه ایران برای شاهان ساسانی افتخارآمیز بود، وگرنه شاهی ملی‌گرا همچون هرمز با سربلندی خود را با لقب شاه بزرگ ارمنشهر نمی‌خواند. شاهان ساسانی نگاه ویژه‌ای به انیران داشته و هر چه سرزمین‌های تحت سلطه انیرانی‌شان بیشتر می‌شد، اعتبار شاه نیز بالطبع افزون می‌گردید. به‌رحال، هرمز به گفته‌ی آگاثیاس پس از یک سال و ده روز سلطنت، درگذشت (Cameron, 1969/1970: 116) و نولدکه سال‌مرگ او را 13 سپتامبر 273 میلادی نوشته است (نولدکه، 1378: 436).

کنار گذاشتن یک سنت در مورد ارمنستان در عهد جانشینان هرمز

شیوه‌ی جانشینی که شاپور اول پایه‌ریزی کرده بود، در زمان جانشینانش تا حدودی به فراموشی سپرده شد، چنان‌که بهرام اول (271-274 م.) که به سلطنت ارمنستان

1- در تاریخ ساسانی، فقط یک فرد است که با وجود نداشتن مقام و منصب شاهی و حتی نبودن از خاندان ساسانی موفق شده است نام، چهره و داستان خود را در قالب سنگ‌نوشته و نقش برجسته جاودانه کند. کرتیر، موبد برجسته قرن سوم میلادی، چندین اثر از خود در استان فارس به‌جای گذاشته است. این امر نشان دهنده مقام و قدرت سیاسی مذهبی و میزان نفوذ کرتیر است (برای اطلاعات بیشتر در رابطه با مقام و نفوذ کرتیر در دربار ساسانی رجوع کنید به مقاله «چرا کرتیر فراموش شد؟» از تورج دریایی و سودابه ملک‌زاده (Daryae and Malekzadeh, 2015: 280-287).

نرسیده بود؛ در سال 271 میلادی به جانشینی هرمز اول انتخاب شد. طبق عرفی که پس از شاپور اول برجای مانده بود، ولیعهدی که در ارمنستان حکومت داشت به مقام سلطنت می‌رسید؛ بنابراین، بایستی نرسی به جای بهرام اول به سلطنت می‌نشست، اما این اتفاق نیفتاد. به عقیده لوکونین، قانون زرتشتی از به تخت‌نشینی نرسی پس از هرمزد-اردشیر پشتیبانی می‌کرد و با این که بهرام اول از نرسی بزرگ‌تر بود ولی نرسی خود را شایسته‌تر می‌پنداشت، اما هواداران بهرام توانستند نظر خود را بر کرسی بنشانند (لوکونین، 1384: 168-169). از طرف دیگر می‌دانیم دلیلی که نرسی خود را شایسته سلطنت می‌دانست شاید این بوده که در کتیبه‌ی کعبه زرتشت در بین نام فرزندان شاپور که آتشی به یاد و روان آن‌ها برپا گشته، نامی از بهرام دیده نمی‌شود. عده‌ای از مورخین از جمله فرای عدم ذکر «آتشکده‌ای به نام بهرام» را دلیلی بر نازل بودن مرتبه مادر بهرام نسبت به مادر هرمز-اردشیر و نرسی تلقی کرده‌اند (فرای، 1382: 485). بروسیوس معتقد است بهرام پایبندی شدیدی به دیانت زرتشتی داشته و این ویژگی با سیاست روادارانه‌ی شاپور در برابر مذاهب دیگر امپراتوری هماهنگی نداشته است. بروسیوس این قضیه را در رابطه با عدم انتخاب بهرام اول از سوی شاپور مؤثر می‌داند. او احتمال می‌دهد که کرتیر در آغاز کار ظاهراً از سلطنت بهرام پشتیبانی کرده بود و در نتیجه روحانیت زرتشتی و شخص کرتیر از جلوس او بر تخت سود برده بودند (بروسیوس، 1388: 193-194).

در زمان سلطنت بهرام اول مجدداً جنگ میان ایران و روم درصدد شکل گرفتن بود. این بار بهانه‌ی رومی‌ها، حمایت ایران از ملکه تدمر بود (رجبی، 1387، ج 5: 122). اما مرگ امپراتور روم که در توطئه‌ای به قتل رسید، مانع از ایجاد درگیری شد و کشته شدن امپراتور مقتدری نظیر اورلیان (Aurelian 270-275 م.) در زمان پادشاه ضعیفی همچون بهرام اول از خوش‌اقبال‌های ایران بود؛ بنابراین، در دوره‌ی بهرام اول رابطه مستقیمی میان ایران و روم رخ نداد که ببینیم که آیا ارمنستان در این رابطه نقش مؤثری داشته یا نداشته است.

بهرام دوم و تقلاب‌های دیوکلسین در ارمنستان

به تخت‌نشینی بهرام دوم (274-293 م.) پس از پدرش بهرام اول، در نتیجه توطئه‌ی دستگاه دینی و شخص کرتیر بود. چنان‌که از این دوره بود که صعود واقعی کرتیر به

قدرت آغاز شد (دریایی، 1383: 26). این بار هم نرسی که در این هنگام حکومت ارمنستان را داشت و پادشاه به‌حق سلطنت بود، نادیده گرفته شد.

بعد از حمله ناموفق اورلیان به ایران، رومیان همواره درصدد فرصتی بودند که از یک‌سو انتقام شکست سال 260 میلادی والریان را از شاپور اول بگیرند و از دیگر سو نفوذ خود را در سرزمین‌های از دست‌رفته به‌خصوص ارمنستان احیا کنند. چنین فرصتی در زمان کاروس (182-283 م.) در سال 283 میلادی حادث شد. گرفتاری‌های داخلی بهرام دوم در زمینه‌ی سیاست داخلی از جمله قدرت‌گیری روزافزون کرتیر، شورش هرمز سکانشاه که تاج‌وتخت او را مورد تهدید قرار داده بود و هم‌چنین مخالفت‌های آشکار نرسی به‌عنوان مدعی سلطنت در این زمان (فرای، 1383: 228)، کار پیش روی سپاهیان روم و هم‌چنین تسخیر تیسفون را تسهیل کرد. این تنها باری بود که رومیان توانستند پایتخت ساسانیان را تصرف کنند (Dignas; Winter, 2007: 26) ولی اندکی پس از تسلط بر تیسفون، کاروس امپراتور روم در نزدیک تختگاه ساسانی به طرز مرموزی هلاک شد. مرگ او را به بیماری ناگهانی و هم‌چنین به صاعقه‌ی آسمانی نسبت داده شد. بنا به عقیده آن زمان، او پا را از تیسفون فراتر گذاشت و هرکس دست به چنین اقدامی می‌زد، دچار عذاب الهی می‌گردید (The Scriptorum historiae augustae, III, Carus, Carinus, Numerian, ix: 431). بیشتر متحمل است توطنه‌ای موجب هلاکت او شده باشد (زرین‌کوب، 1386: 444). همین عامل باعث شد، کار به صلح بیانجامد. طبق معاهده‌ای که در همان سال 283 میلادی منعقد شد، دست روم در مناطق ارمنستان و بین‌النهرین باز گذاشته شد (رجبی، 1387، ج 5: 126؛ فرای، 1383: 229). مصالحه مذکور به این دلیل بود که در این زمان دربار ایران از طغیان خطرناک برادر بهرام دوم به نام «هرمز سکان‌شاه» در مشرق کشور خبردار شد (کریستن سن، 1377: 319). در سال 288 میلادی دیوکلسین (284-305 م.)، باز به شرق روی آورد تا به وضع رومیان در مرزهای شرقی استحکام بخشد. وی پیش از هر چیز به دخالت در امور ارمنستان پرداخت (Dignas; Winter, 2007: 27).

مردم ارمنستان مقارن سال سوم امپراتوری دیوکلسین، به سبب اختلافات دینی و مالیات‌های گزافی که دولت ایران بر آن‌ها تحمیل کرده بود، علیه قوای ایران سر به شورش برداشتند و همین‌که دیدند تیرداد سوم «که در سال 252 میلادی به روم

پناهنده شده بود» با لشکریان روم به ارمنستان می‌آید، از او استقبال کرده و مقدمش را گرامی داشته و به یاری‌اش پرداختند (Rawlinson, 1876: 112-114)؛ بنابراین تیرداد به کمک سپاهیان روم، پادگان‌های دولت ایران در شهرهای ارمنستان را تسخیر نمود و نیروهایشان را بیرون کرد (مشکور، 1335: 246). بدین ترتیب، دیوکلسین بار دیگر موفق به برقراری نفوذ رومیان در این ناحیه‌ی سوق‌الجیشی و مهم گردید.

به احتمال زیاد امپراتور روم، تیرداد را بر تخت دست‌کم بخشی از ارمنستان نشانید (Dodgeon & Lieu, 1991: 101). برخی پژوهشگران از این تیرداد به نام تیرداد چهارم نام می‌برند که توسط دیوکلسین بر قسمت غربی به حکومت نشانده شده بود (دریایی، 1383: 29)، بهرام در برابر این اقدام واکنشی نشان نداد و به‌ناچار با عمل امپراتور روم موافقت نمود. اگرچه نرسی پسر شاپور اول، از سوی بهرام اول به حکومت ارمنستان گمارده شده بود اما شاید سلطه‌ی ساسانیان بر برخی از قسمت‌های این سرزمین سستی گرفته بود. در این زمان نرسی بر بخش بزرگ‌تر شرقی حکومت می‌کرد (فرای، 1383: 229؛ دریایی، 1383: 29). بدین ترتیب، ارمنستان غربی پس از نزدیک به نیم‌قرن «از 252 تا 288 م.» از ایران جدا شد. درواقع، باید گفت ایران و روم برای اولین بار به‌طور غیرمستقیم به تقسیم ارمنستان روی خوش‌نشان دادند و سنگ بنای تقسیم ارمنستان را رقم زدند.

تلاش نرسی برای احیای نفوذ ایران در ارمنستان

پس از مرگ بهرام دوم در سال 293 میلادی، پسرش بهرام سوم (293-293 م.) معروف به سکانشاه به تخت نشست، اما سلطنتش بیش از چهار ماه دوام نیافت (ثعالبی، 1368: 324؛ مسعودی، 1381: 94؛ نولدکه، 1378: 81 - 438). نرسی (293-302 م.) عموی این پادشاه و پسر شاپور اول که پس از مرگ پدرش تا این زمان مترصد به دست آوردن تاج و تخت بود، این فرصت را برای رسیدن اهدافش مناسب دید. در ضمن باید اشاره کرد که در اوایل دوره‌ی ساسانیان، شاه ارمنستان درواقع «فرمانده کل» نیروهای نظامی ایران بود (لوکونین، 1384: 188)؛ بنابراین، نرسی با این پشتوانه و هم‌چنین بنا بر دعوت شهرداران و شاهزادگان و بزرگان و آزادان و پارسیان و پارتیان (عریان، 1382: 124) ارمنستان را به‌سوی ایران ترک کرد و بر پادشاه جوان «بهرام سوم» غلبه کرد. درواقع، موضوع کتیبه بزرگ نرسی در پایکولی ذکر همین قضیه است.

نرسی (293-302 م.) پس‌ازاینکه به یاری بزرگان و شاهزادگان بر بهرام سوم چیره شد، در سال 293 میلادی به تخت سلطنت نشست (نولدکه، 1378: 438). در دوران پادشاهی نرسی جنگ میان دو دولت بزرگ ایران و روم از سر گرفته شد، همان‌طور که می‌دانیم دو دولت ایران و روم از زمان اشکانیان جنگ‌های خود را شروع کرده بودند که دلایل زیادی باعث این درگیری‌ها می‌شد. از جمله آن‌ها می‌توان به دلایل اقتصادی، تجارت و راه‌های بازرگانی و دولت‌های پوشالی واقع در قلمرو این دو دولت و مسئله‌ی مذهب که در اواخر عصر نرسی که ابتدا ارمنستان (سال 301 م.) و بعداً روم (سال 313 م.) به مسیحیت گرایش پیدا کرد، اشاره کرد. از جمله این دولت‌های پوشالی که به کانون درگیری‌های ایران و روم تبدیل شده بود می‌توان به ارمنستان اشاره کرد که به دلیل اینکه فاقد قدرتی بود که بتواند در میان دو امپراتوری بزرگ، استقلال خود را حفظ کند، پس به‌ناچار برای حفظ موجودیت خود، به یکی از قدرت‌ها متمایل می‌شد تا شاید با استفاده از این وابستگی، خود را از خطر انقراض نجات دهد. جنگ‌های ایران و روم در زمان نرسی نیز بر سر همین دولت پوشالی یعنی ارمنستان در گرفت.

همان‌طور که اشاره شد، شکست بهرام دوم از کاروس و معاهده‌ی صلحی که بعد از آن منعقد شد، ارمنستان غربی را که از سال 252 میلادی به بعد تحت سلطه ایران درآمده بود، در سال 288 میلادی به تصرف روم درآورد و حکومت نرسی به ارمنستان شرقی که بزرگ‌تر از ارمنستان غربی بود محدود گردید. این کار باعث شد نرسی رنجیده‌خاطر شود و مترصد روزی باشد که بتواند آن را از روم باز پس گیرد. این موقعیت با دستیابی به تخت سلطنت و غالب آمدن بر بهرام سوم، فراهم شد؛ اما در اینکه نرسی قبل از سلطنتش بر ارمنستان شرقی حکومت می‌کرده است یا اینکه در رأس سپاه ساسانی قصد مغلوب کردن تیرداد را داشته است، بین محققین مورد بحث قرار گرفته است. فرای در این مورد می‌گوید که نرسی در کتیبه‌اش خود را شاهنشاه می‌خواند. گر چه لقبی که در کتیبه آمده - شاه ارامنه - احتمالاً به نرسی پیش از جلوس وی بر تخت شاهی اشاره می‌کند اما معقول‌تر آن است که این لقب به تیرداد اشاره دارد و بعدها به کتیبه اضافه شده است. باز اضافه می‌کند که وقتی اشراف از نرسی خواستند که به مرز بابل «آشورستان» بیاید، با تیرداد صلح کرد و حتی شاید از حمایت وی برخوردار گردید (فرای، 1383: 230). از گفته‌های فرای برمی‌آید که نرسی برای مغلوب کردن تیرداد

به فرمان بهرام دوم به ارمنستان رفته است و ارمنستان را خارج از سلطه‌ی ایران می‌داند؛ اما این موضوع صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا اکثر محققین از زرین کوب و مشکور گرفته تا دریایی و شیپمان - همچنان که در صفحات پیشین به آن اشاره رفت - در نوشته‌هایشان اظهار کرده‌اند که تیرداد توسط دیوکلسین تنها در بخشی از ارمنستان یعنی «ارمنستان غربی» به حکومت نشانده شد؛ بنابراین تیرداد تابع روم بوده است، چون که توسط آن‌ها به حکومت رسیده بود. برای رد فرضیه فرای که نرسی با تیرداد صلح کرده است، باید به این موضوع اشاره کرد که تیرداد حتی در دوره‌ای که نرسی برای تثبیت پایه‌های حکومت خویش می‌کوشید، با هجوم دائم خود به مرزهای ساسانی، نرسی را از دست یافتن به اهدافش بازمی‌داشت (Rawlinson, 1876: 118). چنان‌که شیپمان نیز اشاره کرده که تیرداد به دفعات دستبردهایی به ایالات شمال غربی ساسانیان زد (شیپمان، 1384: 33).

نرسی بعد از تثبیت حکومتش، قدرت خود را در وضعی دید که دنباله‌ی سیاست توسعه‌طلبی دو پادشاه نخستین ساسانی را از سر بگیرد و از اولین فرصتی که در سال 296 میلادی به دست آمد، بهره جست تا به آن قسمت از ارمنستان که به روم وابسته بود، هجوم ببرد (Dignas; Winter, 2007: 28). نرسی با استفاده از گرفتاری‌هایی که دیوکلسیان در مصر و آفریقا داشت، (زرین کوب، 1386: 446-120; Rawlinson, 1876: 121) تیرداد را از ارمنستان، بیرون راند. تیرداد نزد دیوکلسین که در این زمان در اعلی درجه قدرت بود، رفته و حمایت او را خواستار شد. این دومین باری است که تیرداد به روم متوسل می‌شد (Rawlinson, 1876: 119). دیوکلسین حمله‌ی نرسی به ارمنستان که تحت حمایت روم بود را وهنی برای خود پنداشته و در سال 296 میلادی به پادشاه ایران اعلان جنگ داد؛ بنابراین، داماد خود، گالریوس را به یاری تیرداد، به جنگ نرسی فرستاد. در سال 297 میلادی در بین‌النهرین بین کالینیکوس «رقه» و کرهه، نخستین بار برخورد نظامی بین نرسی و گالریوس که از جانب دیوکلسین به علت پیروزی‌هایش سزار (Caesar) نامیده شده بود، در گرفت و با شکست نابودکننده‌ی رومی‌ها پایان یافت (Dignas; Winter, 2007: 28؛ زرین کوب، 1386: 447-446؛ دریایی، 1383: 30). پس‌از این شکست، امپراتور روم مترصد گرفتن انتقام از ایران بود، چنان‌که فرمان لشکرکشی دوم بر ضد ایران را در فاصله‌ی نه‌چندان زیادی از جنگ اولی صادر کرد.

جنگ دوم - که لاکتانس مورخ رومی به شرح جزئیات آن پرداخته - در ساتتالای ارمنستان اتفاق افتاد و تیرداد شاهزاده ارمنی نیز همراه سپاه روم بود و هم‌وطنان خود را به یاری لشکریان روم تشویق و ترغیب می‌کرد. گالریوس که این بار محتاط‌تر از دفعه‌ی پیش عمل کرده بود، توانست لشکریان نرسی را که هنوز مست فتوحات پیشین بودند با یک شیخون، از پای درآورد. نرسی که در جنگ زخم برداشته بود به‌زحمت بسیار توانست جان سالم به دربرد (Dignas; Winter, 2007: 84-85)؛ اما بعضی از زنان و خواهران و سرداران ایران به دست سپاه روم افتادند، نتیجه‌ی این نبرد مانند نبرد اسکندر با داریوش سوم هخامنشی بود که خانواده پادشاه ایران مانند سابق به دست رومیان افتاد (گیرشمن، 1379: 353). از همین رو، راه چاره‌ای جز صلح با رومیان و پذیرش خواسته‌های آنان برای پادشاه ایران باقی نماند.

به‌موجب پیمان صلح نصیبین (298 م.)، ایران بایستی از ادعای خود بر خاک ارمنستان چشم می‌پوشید و قسمت علیای بین‌النهرین و 5 استان واقع در بالای رود دجله را به رومیان واگذار می‌کرد (Dodgeon & Lieu, 1991:116-117؛ گرانوسکی، 1385: 166). بدین نحو، ارمنستان به‌طور کامل از تصرف ایران خارج شد و دوباره سلطنت اشکانی‌ها در آنجا، البته تحت نظر رومی‌ها اعاده گشت (Chaumont, 1987: 426). دولت ساسانی نیز ملزم شد تا نیروهای خود را از ارمنستان خارج سازد و تیرداد سوم «259-330 م.» نیز بر تخت پادشاهی ارمنستان نشست (آبراهامیان، 1961: 329-323 به نقل از مانوکیان، 1387: 66). اندکی پس‌از این صلح، نرسی در اثر فشار ناشی از آن و به دلیل دادن اختیارات فراوان به رومیان از غم و اندوه فراوان بدرود زندگی گفت، البته پس‌از این که از سلطنت استعفا داد، در سال 302 میلادی از دنیا رفت (هوار، 1379: 128). با این صلح تمام دستاوردهای اردشیر و شاپور اول در مرزهای غربی از دست رفت، بنابراین دولت ساسانی در انتظار روزی بود که بتواند دوباره تسلط خود را بر این سرزمین‌ها حکم‌فرما کند. این ضعف آرمان شاهنشاهی را چه‌بسا از حذف واژه انیران از بعضی سکه‌های نرسی نیز بتوان دریافت (دریایی، 1383: 31).

صلح نصیبین تقریباً حدود چهل سال دوام یافت، در این مدت ایران و روم در صلح به سر می‌بردند، زیرا بعد از نرسی شاهانی به سلطنت نشستند که بیشتر درگیر

دسیسه‌های درباری بودند و روم نیز از این پیروزی «عقد قرارداد» که به امنیت و استحکام مرزهای شرقی‌اش انجامیده بود، خرسند بود و خواستار حفظ آن صلح بود.

نتیجه‌گیری

ایده ایران یک ایده سیاسی با ماهیت فرهنگی و مذهبی بود که احتمالاً برای اولین بار در نخستین دهه‌های قرن سوم میلادی در ایران عصر ساسانی ظهور پیدا کرد. از همین رو، شاید بتوان ساسانیان را حکومتی نامید که اولین بار ایده‌های ملی‌گرایانه پیشامدرن را به‌طور جدی مطرح ساخت. البته ایده ایران‌گرایی ساسانیان در پاسخ به ایده جهان‌گرایی شاهنشاهی‌های گذشته مطرح شد و منجر به نوعی کشاکش بین جهان‌گرایی و ملی‌گرایی در حوزه‌های مذهبی یا فرهنگی دوره ساسانی گردید که با اتحاد آرمانی دین و دولت نیز تشدید شد. ثمره چنین کشاکشی آن بود که منجر به توجه بیشتر به رویکردها و انگیزه‌های ملی‌گرایانه در ایران شد و سعی گردید تا با اتکا بر ایران‌گرایی فرهنگی و مذهبی، شاهنشاهی یکپارچه‌ای ساخته شود. چنین نگرشی در مورد سرزمین ارمنستان نیز به کار گرفته شد. شواهد گوناگونی که وجود داشت ما را به این استنتاج سوق داد که در نتیجه تقسیم اتباع ساسانی به دو بخش ایرانی و انیرانی - بعد از روی کار آمدن شاپور اول - که سیاستمداران ساسانی سرسختانه به آن اعتقاد داشتند، تشدید واگرایی در برخی بخش‌های شاهنشاهی از جمله ارمنستان را به دنبال داشت. در چنین نگرشی صرفاً اقوامی که صاحب فضیلت‌های ایرانی‌اند، صاحب ارزش و قابل احترام‌اند و آریایی‌ها به پشتوانه «ایرانی‌م‌خورنه» موفق شده‌اند انیرانی‌ها را تحت تابعیت خویش درآوردند. همچنین کشاکش بین دیانت ملی زردشتی یا دین تبلیغی و پرتطرفدار مسیحیت در ارمنستان و همچنین درگیری ادیان دیگر باعث شد که هویت ایرانی که تا آن زمان اساساً از ماهیت مذهبی تشکیل شده بود، به عنوان یک ارزش والا در ادبیات سیاسی و ملی ساسانی دنبال شود. این حقیقت که ایرانیان دوره ساسانی احساس می‌کردند ملت متمایزی از ملل دیگر عالم هستند، نتیجه‌اش آن بود که سرزمین‌های انیرانی هرگز ایرانی نشدند.

سرزمینی کوهستانی ارمنستان یکی از اسباب کشمکش‌های بین دو دولت ایران و روم در عصر اشکانیان و به‌خصوص در روزگار ساسانیان بوده است. ارمنستان توسط هر

یک از دو دولت مذکور از سویی به‌منزله‌ی دستیابی به منابع غنی و حیاتی آن و کلید فتح بین‌النهرین و هم‌چنین به‌عنوان سپر دفاعی در برابر قبایل مهاجمی که از شمال حمله‌ور می‌شدند؛ حساب می‌شده است. از دیگر سو، تصرف این سرزمین توسط بیزانسی‌ها و ایرانی‌ها به‌منزله کلید تصرف مناطق مرزی بود که از آنجا به‌راحتی می‌توانستند پایتخت قلمرو یکدیگر را مورد حمله قرار دهند. ارمنستان پس از سقوط اشکانیان توسط ساسانیان و در زمان اردشیر، توانست استقلال خود را حفظ کند اما در زمان جانشین او، شاپور اول، درگیری‌هایی بین ایران و روم درگرفت که به شکست امپراتور گوردیانوس و پذیرفتن شرایط صلح ایران توسط فیلیپ و اسارت والریانوس انجامید و در نتیجه‌ی آن ارمنستان به ایران تعلق گرفت و اندکی بعد شاهزاده هرمز- اردشیر به سلطنت آنجا گماشته شد. از این زمان به بعد تا اواخر قرن سوم میلادی ارمنستان جزو ایلات ایران گشت. در این مدت امپراتوران روم در پی احیا نفوذ خود در ارمنستان بودند. تا این‌که در زمان سلطنت بهرام دوم بر بخشی از ارمنستان و در زمان نرسی توانستند بر کل این سرزمین دست پیدا کنند. پس از تصرف ارمنستان در اواخر قرن سوم میلادی توسط روم، پادشاهان ساسانی مترصد فرصتی بودند که بار دیگر بر این سرزمین مهم سلطه داشته باشند؛ این فرصت در زمان شاپور دوم (309-379 م.) مهیا شد و این پادشاه توانست بار دیگر ارمنستان را ضمیمه ایران‌شهر کند.

منابع

- آبراهامیان و دیگران (1961)، تاریخ ملت ارمنی، ج اول، ایروان: دانشگاه ایروان.
- ابن اثیر، عزالدین (1383)، تاریخ کامل، ترجمه سید محمد روحانی، جلد اول، تهران: اساطیر.
- آگاتانگوس (1380)، تاریخ ارمنیان، ترجمه گارون سارکسیان، تهران: نائیری.
- بروسیوس، ماریا (1388)، ایران باستان، ترجمه عیسی عبدی، تهران، ماهی.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (1341)، تاریخ بلعمی «تکمله و ترجمه تاریخ طبری»، به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بیانی، شیرین (1383)، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- پاسدر ماجیان، هراند (1369)، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: زرین.
- پیگولوسکایا، ن. (1377)، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (1368)، تاریخ ثعالبی، مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائی، تهران: نقره.
- جوزجانی، مهناج الدین عثمان (1342)، طبقات ناصری، جلد اول، عبدالحی حبیبی، انجمن آثار تاریخ افغانستان.
- دریایی، تورج (1383)، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- رجبی، پرویز (1387)، هزاره‌های گمشده، جلد پنجم، ساسانیان، تهران، توس.
- زرین کوب، عبدالحسین (1386)، تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ زرین کوب، روزبه (1379)، تاریخ ایران باستان «4»، تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: سمت.
- شیپمان، کلاوس (1384)، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکلوس جهانداری، چاپ اول، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- طبری، محمد بن جریر (1375)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران: اساطیر.
- عریان، سعید (1382)، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی-پارتی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

- فرای، ریچارد (1382)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی فرهنگی.
- فرای، ریچارد (1383)، «تاریخ سیاسی ساسانیان»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، جلد سوم، قسمت اول، گردآورنده احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ص 217-276.
- فره‌وشی، بهرام (1354)، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کریستن سن، آرتور (1377)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (1384)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، علمی فرهنگی.
- مانوکیان، آرپی (1387)، «ارمنیان و سلسله پادشاهان ساسانی»، مجله پیمان، ش 44، صص 61-82.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (1381)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (1335)، تاریخ سیاسی ساسانیان، جلد چهارم، تهران: دنیای کتاب.
- موسی خورنی (1380)، تاریخ ارمنیان، ترجمه ادیک باغداساریان، تهران: بی‌نا.
- موله، ماریان (2536)، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نامه تنسر به گشنسپ (1354)، تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران، خوارزمی.
- نولدکه، تئودور (1378)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هوار، کلمان (1379)، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- Ammianus Marcellinus (2000), Ammianus Marcellinus, Vol II(XX-XXVI), With an English translation by John C. Rolfe(The Loeb Classical Library), London: Harvard University Press.
- Bournoution, G. A. (1995). A History of the Armenian people, Volume I(Pre-History to 1500 A.D), Costa Mesa, California: mazda publishers.
- Cameron, Averil (1969/1970), Agathias on the Sassanians, Dumbarton Oaks Papers, Vol. 23/24, pp. 67-183.

- Chaumont, M.L. (1987). "Armenia and Iran ii. The pre-Islamic period", Ehsan yarshater (Ed), in: Encyclopaedia Iranica, Vol 3, London and Henley: Routledge & Kegan Paul, pp.(418-438).
- Daryaei, Touraj and Malekzadeh, Soodabeh, (2015), " Why Was Kartir Forgotten?" Iran Nameh, 30:2, 280-287.
- Dignas, B., Winter, E. (2007), Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals, Cambridge and New York, Cambridge University Press.
- Dio Cassius. (1955), Roman History, Earnest Cary (Translator), Volume IX, Books 71-80 (Loeb Classical Library No. 177), London: Harvard University Press.
- Dodgeon, M.H, Lieu, S.N.C. (1991). The Roman Eastern Frontire and the Persian Wars, Part I (A.D.226-363), London and New York: Routledge.
- Drijvers, J. W. (2009), " Rome and the Sasanid Empire: Confrontation and Coexistence" in A Companion to Late Antiquity, ed. P. Rousseau, With the assistance of Jutta Raithe, Oxford, Wiley-Blackwell, pp.441-455.
- Ghirshman, R. (1962), Iran: Parthians and Sasanians, tr. S. Gilbert and J. Emmons, London: Thames and Hudson.
- Greatrex, G.; Lieu, S. N.C. (2005), The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars (part II AD 363-630 AD), London and New York, Routledge.
- Herodian (1970), History of the Empire, Vol. II (Books 5-8), Loeb Classical Library (No.455): London and New York.
- Huyse, Philip (1999), Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ), Band I, Londres, SOAS, (Corpus Inscriptionum Iranicarum. Part III. Pahlavi Inscriptions).
- Lieu, Samuel (2006), Nisibis, <http://www.iranicaonline.org>.
- Rawlinson, George, (1876), The Seventh Great Oriental Monarchy, London: Longmans Green and Co.
- Russell, J.R. (1987), Zoroastrianism in Armenia, Harvard Iranian Series, Cambridge, Massachusetts.
- Springling, Martin, (1953), Third Century Iran Sapor And Kartir, prepared and distributed at Oriental Institute University of Chicago.
- Tacitus, Cornelius (1914), The Works of Tacitus: The Annals; London: G Bell and Sons Ltd.
- The History of Zonaras (2009), The History of Zonaras: From Alexander Severus to the Death of Theodosius the Great, Translation by Thomas M. Banchich and Eugene N. Lane., London & New York, Routledge.

- The *Scriptores historiae augustae* (1998), translation by David Magie, Volume 3, London, Harvard University Press in Cambridge.
- Whitby, L. M. (1988) *The Emperor Maurice and his Historian: Theophylact Simocatta in Persian and Balkan Warfare*, Oxford Historical Monographs.
- Zosimus (2006), *New History, A Translation with Commentary* by Ronald T. Ridley, Canberra, Australian Association for Byzantine Studies.

